

۴۶- گروندریسه، ص ۶۱۱.

۴۷- همان جا، ص ۷۱۲.

۴۸- در گروندریسه می‌خوانیم: «تأکید را نباید بر شیئیت یافتگی، بل که بر بیگانگی، از کف رفتگی، فروش رفتگی، باید گذارد، بر این وضع باید گذارد که آن قدرت عینی هیولائی که کار خود به عنوان یکی از آفات {یا حالات وجودیش} در مقابل خویش برافراشته است نه متعلق به کارگر بل که متعلق به شرایط تجسم انسان یافته کار، یعنی سرمایه است. تا بدان جا که، از دیدگاه سرمایه و کار مزدی، آفرینش هیات عینی فعالیت در تضاد یا ظرفیت بلافصل کار روی می‌دهد، - یعنی این پروسه عینیت یافتن در حقیقت، از دیدگاه سرمایه {کارمزدی} به منزله پروسه از کف دادن ظاهر می‌شود - تا این جا، این تحریف و وارونگی واقعی است، و نه صرفاً یک تحریف و وارونگی فرضی که در تخیل کارگران و سرمایه‌داران اتفاق می‌افتد. » اما «اقتصاددانان بورژوا چنان در قفس تنگ مفاهیم متعلق به یک مرحله خاص تاریخی در سیر تکامل اجتماعی محبوسند که ضرورت شیئیت نیروهای اجتماعی کار در نظرشان از ضرورت بیگانگی این نیروها از کار زنده گسست‌ناپذیر می‌نماید» (گروندریسه، صفحات ۸۳۲ - ۸۳۱).

۴۹- مارکس در تئوری‌های ارزش اضافه می‌گوید: «بدیهی است که اگر طول زمان کار آن قدر کاهش یابد که به صورت نرمال درآید، و به علاوه اگر کار نیز نه برای شخص دیگری بل که برای خودم انجام دهم، و، در عین حال، تضادهای اجتماعی میان ارباب و خادمانش، و غیره، از میان بروند، زمان - کار خصلتی متفاوت، خصلتی آزاد خواهد یافت، کار واقعاً اجتماعی، و سرانجام مبنای وقت زیاده خواهد شد - کار انسانی که وقت زاده هم دارد باید از کیفیتی بسیار بالاتر از کار حیوانات بارکش برخوردار باشد» (تئوری‌های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۲۵۷).

۵۰- در کاپیتال، جلد ۱، {پنگوئن} ص ۶۶۷ {پروگرس} ص ۵۳۰ آمده است: «محمای شکل سرمایه‌دارانه تولید مجال کاهش روزکار به حد زمان کار لازم را فراهم خواهد آورد، اما حتی در آن حالت نیز بیشتر روز به کار لازم اختصاص

خواهد یافت، به دو دلیل: اول آن که بخشی از آن چه اکنون کار اضافه را تشکیل می‌دهد در آن زمان کار لازم به حساب می‌آید، یعنی کاری محسوب می‌شود که برای تشکیل یک صندوق اجتماعی ذخیره و انباشت لازم است.»

۵۱- ضمناً، نگفته پیدا است که زمان کار مستقیم {بلافاصل} نمی‌تواند در تضادی تجریدی با وقت آزاد - که از دید اقتصاد بورژوائی تنها در آن ظاهر می‌شود - باقی بماند» (گروندریسه، ص ۷۱۲).

۵۲- «تنها آن جا که تولید تحت کنترل عملی و نقشه‌مند {از پیش تعیین کننده} جامعه قرار دارد، جامعه رابطه‌ای میان حجم {میزان} زمان کار اجتماعی مصرف در تولید اجناس معین، و حجم {میزان} نیاز اجتماعی که به وسیله این اجناس باید ارضاء شوند برقرار می‌سازد.» (کاپیتال، جلد ۳، {نشر پروگرس} ص ۱۸۷).

۵۳- مارکس از زاویه دیگری نیز به این «اقتصاد وقت» می‌نگرد: «اقتصاد واقعی... عبارت از صرفه‌جوئی و پس‌انداز زمان کار است... اما پس‌اندازی هم‌سان با رشد نیروهای مولده. و لذا به هیچ‌وجه امساک در مصرف نیست، بل که رشد قوا، رشد قابلیت‌های تولیدی، و بنابراین هم رشد قابلیت‌ها و هم رشد وسائل مصرف است. توانائی و قابلیت مصرف داشتن یک شرط مصرف، و لذا وسیله‌ای پایه‌ای و اولیه آن است. صرفه‌جوئی در زمان کار معادل افزایش وقت آزاد است، یعنی وقتی که صرف رشد کامل و همه‌جانبه فرد می‌شود، که این یک به نوبه خود بر قدرت تولیدی کار فرد - که خود بزرگترین قدرت تولیدی است - اثر می‌گذارد. از زاویه پروسه بلافاصل تولید این را می‌توان تولید سرمایه ثابت دانست - که سرمایه ثابت در این جا به معنای خود انسان است.» (گروندریسه، صفحات ۷۱۲ - ۷۱۱).

۵۴- گروندریسه، ص ۱۷۳ - ۱۷۲. پارگراف موجود در کاپیتال، جلد ۳ (ص ۸۵۱) را که در آن مارکس مخالفت خود را با استورش (Storch) ابراز می‌دارد به همین معنا {ی فوق} باید فهمید: «ثانیا، پس از الغای شیوه تولید سرمایه‌داری - اما حفظ تولید اجتماعی - تعیین ارزش هم‌چنان به قوت خود باقی خواهد بود، بدین معنا که تنظیم زمان کار و توزیع کار اجتماعی میان گروه‌ها

{با شاخه‌ها} ی مختلف تولید، و بالاخره حسابداری که در برگیرنده همگی این‌هاست، اهمیت و ضرورتی بیش از همیشه می‌یابد. «ضمناً این احتمالاً تنها جایی در نوشته‌های مارکس است که اقتصاددانانی نظیر جون ربینسون و لئونتیف (Leontiev) به حق می‌توانند بدان رجوع کنند تا ایده «قانون ارزش در سوسیالیسم» را به او نسبت دهند. روشن است که آنچه در این انتساب برای ایشان کفایت می‌کند صرف وجود عبارت «تعیین ارزش» در یک جمله است. اما آنان، با همین درجه از حقانیت، می‌توانند بر قطعات پراکنده‌ای که مارکس در آنها «به زبان اقتصاد عامیانه» از «سرمایه» در جهان باستان (و یا حتی در سوسیالیسم) سخن می‌گوید انگشت گذارند و ادعا کنند که سرمایه برای مارکس نه مقوله‌ای تاریخی بل که مقوله‌ای ازلی - ابدی است. (رجوع کنید به این قطعه تئوری‌های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۲۵۷ «زمان کار، حتی در صورت از میان رفتن ارزش مبادله، همواره جوهر آفریننده ثروت و میزان سنجش هزینه تولید آن، باقی خواهد ماند.»)

۵۵- تئوری‌های ارزش اضافه، جلد ۳، ص ۱۲۹.

۵۶- گروندریسه، ص ۱۵۸ {ترجمه فارسی، ص ۹۷}.

۵۷- همان‌جا، صفحات ۱۷۲ - ۱۷۱ {ترجمه فارسی، صفحات ۱۱۳ - ۱۱۲}.

۵۸- انگلس در این باره چنین نظر میدهد: من پیشتر، در ۱۸۴۴ گفته بودم {در خطوط عمومی نقدی بر اقتصاد سیاسی} که در یک جامعه کمونیستی، در زمینه تصمیم‌گیری مربوط به تولید، تنها چیزی که از مفهوم سیاسی - اقتصادی ارزش باقی خواهد ماند، ایجاد توازن فوق‌الذکر میان اثر مفید {اشیاء مصرفی}، و صرف کار {برای تولید آن‌ها} است. اما توجیه علمی این حکم، چنان که می‌توان مشاهده کرد، تنها با کاپیتال مارکس ممکن گردید. «آنتی دورینگ».

۵۹- رجوع کنید به نامه انگلس، مورخ ۵ اوت ۱۸۹۰ به اشمیت: «در فولکس تربیون نیز بحثی درباره توزیع محصولات در جامعه آینده، و این که آیا این توزیع بر طبق مقدار کار انجام شده صورت می‌گیرد یا از طریق دیگری، آمده است. در مخالفت با برخی جمله‌پردازی‌ها درباره عدالت با مساله برخوردی

بسیار "ماده‌گرایان" شده است. اما عجیب این‌جاست که این سؤال به‌خاطر هیچ‌کس خطور نکرده که، بعد از همه این حرف‌ها، روش توزیع اساساً بستگی به این دارد که چه مقدار چیز برای توزیع وجود دارد، و این‌که این {مقدار} یقیناً با پیشرفت تولید و سازمان اجتماعی تغییر خواهد کرد، و بنابراین روش توزیع نیز تغییر خواهد یافت، اما همه کسانی که در این بحث شرکت کرده‌اند "جامعه سوسیالیستی" را نه چیزی مدام در حال تغییر و پیشرفت بل که چیزی ساکن و برای همیشه ثابت توصیف کرده‌اند، که بنابراین باید روش توزیع ثابت و همیشگی‌ای نیز داشته باشد. حال آن‌که کاری که می‌توان کرد این است که: ۱- سعی کرد روش توزیع مورد استفاده در شروع را کشف کرد، و ۲- سعی کرد گرایش کلی تکامل آتی را پیدا کرد. ولی در این باره من کلامی هم در تمام این مباحثه پیدا نمی‌کنم! (گزیده مکاتبات، {نشر پروگرس} ص ۳۹۳).

۶۰- کاپیتال، جلد ۱، {پنگوئن} ص ۱۷۲، {پروگرس} ص ۷۹-۷۸.

۶۱- رجوع کنید به اظهارات مهم لینن و تروتسکی در این باره، در دولت و انقلاب، و انقلابی که به آن خیانت شد.

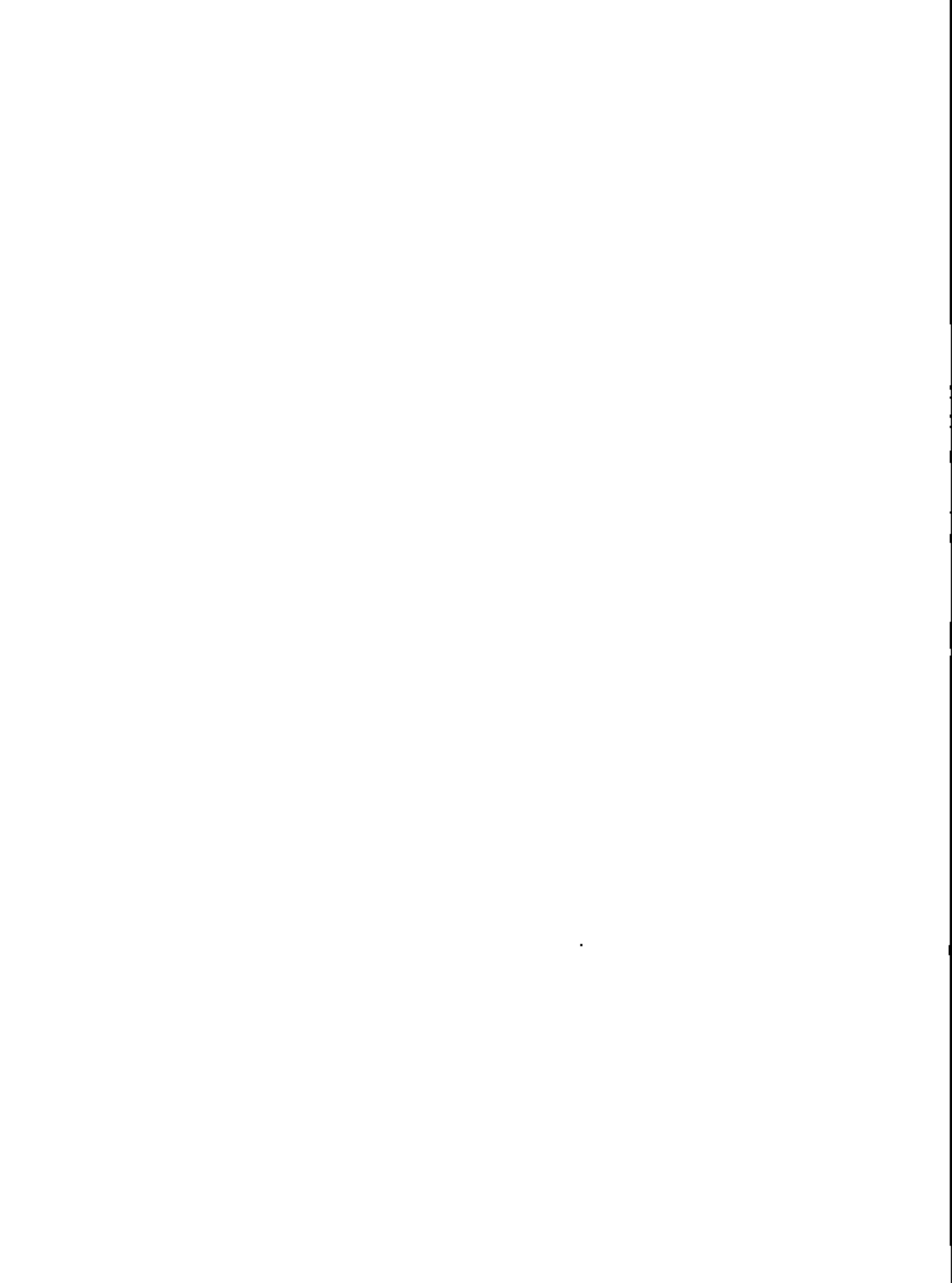
۶۲- مارکس فهرستی از این مقادیر کسر شونده بدست می‌دهد: «اول، ما به ازای وسائل تولید مصرف شده. دوم، سهم دیگری برای گسترش تولید. سوم، صندوق‌های پس‌انداز یا بیمه برای مقابله با حوادث و خرابی‌های ناشی از بلیات طبیعی، و غیره» بدین ترتیب تنها باقیمانده محصول است که «به عنوان وسیله مصرف در نظر است.» اما «پیش از آن‌که این مقدار میان افراد تقسیم شود اقلام زیر را نیز باید از آن کسر کرد: اول، آن هزینه‌های عمومی اداره امور که به تولید تعلق ندارند. ... دوم، سهمی که برای ارضای نیازهای عمومی مورد نظر است، از قبیل مدارس، خدمات درمانی، و غیره. سوم، صندوقی برای آن‌ها که قادر به کار نیستند... حال تازه این‌جاست که به "توزیع" می‌رسیم... یعنی به آن بخش از وسائل مصرف که در میان افراد تولیدکننده در جامعه تعاونی تقسیم می‌گردد» (نقد برنامه گوتا). هم‌چنین نگاه کنید به کاپیتال، جلد ۳، صفحات ۸۴۹ - ۸۴۷، ۸۷۶ - ۸۷۵، ۸۷۹ - ۸۷۷.

۶۳- همان جا.

۶۴- رجوع کنید به اقتصاد جدید، مسکو، ۱۹۲۶. ترجمه انگلیسی، آکسفورد، ۱۹۶۵.

۶۵- توجه ما در این جا عمدتاً معطوف به گروندریسه بود. این خود توضیح می‌دهد که چرا ما تنها گاه به گاه از اظهارات و بحث‌های متعددی که درباره جامعه کمونیستی در کاپیتال، تئوری‌های ارزش اضافه، و آنتی دورینگ وجود دارد ذکری به میان آوردیم.

۶۶- «اما در چارچوب جامعه بورژوازی، جامعه‌ای که بر ارزش مبادله استوار است، مناسبات گردش و ایضاً مناسبات تولیدی پدید می‌آیند که در حکم مین‌هائی برای منفجر کردن آنند، انبوهی از اشکال تضادآمیز تشکیل‌دهنده حدت اجتماعی‌ای‌اند که خصلت تضادآمیز آن را هرگز نمی‌توان از طریق دگردیسی آرام از میان برد.» از این جاست اهمیت عظیم مبارزه طبقاتی پرولتاریا و پروسه‌ای ایدئولوژیکی که پایه آن را تشکیل می‌دهند.» شناخت محصولات به مثابه {چیزی} از آن خود، و این تشخیص که جدائیش از شرایط تحقق خود نادرست است - به زور تحمیل شده -، آگاهی عظیمی {برای کارگر} است، آگاهی عظیمی که خود محصول شیوه تولید مبتنی بر سرمایه است، و همان قدر ناقوس مرگ آن، همان‌طور که با آگاهی برده بر این که او نمی‌تواند مایملک دیگری باشد، با آگاهی بر خویشتن به منزله یک شخص، موجودیت برده‌داری به موجودیتی تصنعی، به موجودیتی نباتی، بدل می‌شود، و دیگر قادر نیست به عنوان بنیان تولید مسلط باشد.» {گروندریسه، صفحات ۱۵۹ و ۴۶۳، {ترجمه فارسی، صفحات ۹۸ و ۴۵۸ - ۴۵۷}.



## اقتصاد بازار یا سرمایه‌داری؟

### مسئله اولویت‌ها

ژیلبر بلاردون (۱)

برگردان از عطار

اقتصاد بازار امروز بی‌رقیب مانده است. فروپاشی اقتصادهای طبق برنامه در اتحاد شوروی و اروپای شرقی برتری اقتصاد بازار را نسبت به برنامه که در همه نقاط جهان عرصه را به کارایی و پویایی بازار واگذاشت، آشکار کرد، دست‌کم افکار عمومی به چنین نتیجه‌ای رسیده است.

### انحصار عقیم‌کننده

استالین پایه‌های اقتصاد طبق نقشه را شالوده‌ریزی کرد. به عقیده او «برنامه‌ها مبتنی بر پیش‌بینی از موقعیت‌ها نیستند، بل که برنامه‌ها شامل رهنمودهایی هستند که برای ارگان‌های رهبری خصلتی اجباری دارند و سمت و سوی توسعه اقتصادی را رای آینده و در مقیاس سراسر کشور معین می‌کنند». (۲) در برنامه‌ریزی متمرکز (یا بوروکراتیک) همه تصمیم‌ها که برای اقتصاد جنبه تعیین‌کننده دارند، از برنامه سرچشمه می‌گیرند. این برنامه عبارت از تصمیم‌گیری در زمینه برنامه‌های

تولید و سرمایه‌گذاری، سازماندهی تجارت داخلی و خارجی، توزیع درآمدها و نیز تصمیم‌گیری در زمینه قیمت‌ها، پول و تأمین سرمایه‌گذاری‌های عمومی و غیره است. به عقیده استالین برای این که سلطه بر وسایل تولید به وسیله ارگان تصمیم‌گیری - و بنابراین، موضوع جمعی کردن این وسایل - عملی گردد، تمرکز انتخاب‌ها ضرورت دارد. برنامه هم‌چون مکانیسم اساسی اقتصادی برای طرز کار یک جامعه سوسیالیستی به نظر می‌رسد. بدون آن این خطر وجود دارد که اتوپیای سیاسی بدون کارایی اقتصادی باقی بماند، فرمول مشهور سوسیالیسم = جمعی کردن + برنامه‌ریزی + برق‌رسانی از آن جاست. در واقع این فرمول سیستم استالینی طرز کار اقتصاد را با این مؤلفه‌ها در خود خلاصه می‌کند: نهادها (مالکیت جمعی بر وسایل تولید)، مکانیسم تصمیم‌گیری‌های متمرکز (برنامه‌ریزی) و هدف اقتصادی (برتری دادن به لوازم و تجهیزات و زیرساخت‌ها و صنایع سنگین که در آن زمان به الکتریفیکاسیون شهرت داشت). این مدل که بعد به جهان سوم انتقال یافت، باعث دولتی شدن وسایل عمده تولید، دیوان سالاری شدن اقتصاد و برنامه‌ریزی متمرکز برنامه‌های توسعه گردید و به جای پرداختن به کشاورزی و بارور کردن روستاها به صنایع و شهرها اولویت داده شد. در این سیستم، دولت یعنی دستگاه اداری، یگانه بازیگری است که نقش اساسی بر عهده دارد. تمام قدرت، از جمله قدرت اقتصادی در انحصار دستگاه اداری است. دولت دربارۀ همه چیز تصمیم می‌گیرد و همه چیز را هدایت می‌کند. ابتکار و مسئولیت دو بازیگر دیگر یعنی مؤسسه‌های تولیدگر ثروت‌ها و خدمات و خانواده‌ها که هم‌زمان شامل زحمتکشان، مصرف‌کنندگان و پس‌انداز کنندگان است، وجود ندارد و یا فوق‌العاده محدود است. انحصار دستگاه اداری در زمینه انتخاب‌ها، مدیریت و کنترل سیستم موجب انعطاف‌ناپذیری در همه قلمروهای زندگی اقتصادی و اجتماعی گردید و کارایی آن‌ها را به مخاطره انداخت و استعداد نوآوران‌شان را از میان برداشت.

ضعف کارایی سیستم ابتدا در سطح روند تولید ثروت‌ها و خدمات که هرگز به ارزش افزوده کافی برای بهبود تدریجی درآمدها و بنابراین سطح زندگی خانواده‌ها دست نیافت، نمودار گردید. برانگیختن مصرف که برای دینامیسم هر اقتصاد و تنوع



تولیدهای آن جنبه اساسی دارد، هرگز نتوانست نتایج خود را نشان دهد. شهروندان رفته رفته متقاعد شدند که وضع مادی‌شان بهبود نخواهد یافت و این امر تحرک آنها را در کار به مخاطره انداخت. به علاوه، باروری روند تولید با رکود روبرو گردید. شاخص‌های پیشرفت اقتصادی که عبارتند از باروری واقعی سرانه، ساعت کار و درآمد واقعی سرانه در مقایسه با سطحی که اقتصاد بازار به آن رسید، به طور نوسان کننده‌ای در سطح نازل باقی ماند. دور باطل کم‌توسعه‌ی به‌طور دوام‌دار در کانون سیستم برقرار گردید.

تصمیم‌گیری درباره هدف‌های اقتصاد بوروکراتیک طبق برنامه در صلاحیت انحصاری دولت و دستگاه اداری آن بود. این انحصار و انعطاف ناپذیری رفتارها و تمرکز تصمیم‌گیری‌های ناشی از آن نه تنها باروری درونی سیستم - و بنابراین هر نوع امید به بهبود سطح زندگی خانواده‌ها - را به مخاطره انداخت، بل که مخصوصاً از ۲۰ سال پیش از فروپاشی سیستم مانع از سود جستن آن از دو پدیده‌ای شده است که اقتصادهای بازار از آن بهره کامل بردمانند: مانند پیشرفت تجارت بین‌المللی و ترقی فنی بخصوص در زمینه انفورماتیک، خودکار شدن و روبات سازی.

برای غرب توسعه بازار جهانی، محرک نیرومند تولیدی و باروری بود. این بازارها مؤسسه‌ها را به نوسازی تولید و مدیریت «مدرنیزه کردن» به منظور تقویت رقابت و بنابراین، به استفاده بهتر از تکنیک‌های جدید «مدیریت» و تولید واداشت. اقتصادهای طبق برنامه موصوف از این قافله عقب ماندند. لازم به یادآوری است که تجارت خارجی غرب برای این که به ۳۸۰۰ میلیارد دلار در ۱۹۹۰ برسد، دوار سریع‌تر از فعالیت داخلی فزونی یافت.

پس بنابر این یک بازیگر منحصر به فرد، با تمرکز تصمیم‌گیری‌ها، انعطاف‌ناپذیری، نبود آزادی، ابتکارها و نوسازی از جمله در تکنیک، بازده ناچیز و عدم کارایی دیگر بازیگران (مؤسسه‌ها، خانواده‌ها) و در خود تنیدن باعث فروپاشی سیستم اقتصاد طبق نقشه بوروکراتیک گردید. در حال حاضر، راه حل‌های جای‌گزینی در برابر اقتصاد بازار عرض وجود نمی‌کند.

## اقتصاد چند قطبی

اقتصاد بازار در طول عصرها قالب‌ریزی شده و در دوره‌ها و مکان‌های مختلف، چهره و مشخصه‌های به غایت گوناگون پیدا کرده است. برای این که امروز یک اقتصاد در نظام بازار خوب عمل کند، به گرد آمدن شرایط معین نیاز دارد. این شرایط با مکانیسم‌ها و قاعده‌های بازی و هدف‌ها سروکار دارد.

نهاد به عنوان کلید اقتصاد بازار مؤسسه‌ای (۳) است که بازیگر یعنی کارفرمای آن باید آزاد و مسئول تصمیم‌گیری‌های خود باشد. آزادی تصمیم‌گیری و مسئولیت کارفرما می‌تواند با شکل‌های گوناگون حقوقی و مالکیت: مالکیت خصوصی (مؤسسه‌های فردی، اجتماعی، تعاونی و ...)، مالکیت مختلط (شرکت‌های مختلط اقتصادی) و مالکیت عمومی ... هم‌خوانی پیدا کند. پس این نه وضعیت حقوقی مؤسسه، بل که آزادی تصمیم‌گیری و مسئولیت کارفرمای تولیدکننده ثروت‌ها یا خدمات است که نشان می‌دهد اقتصاد بازار وجود دارد و عمل می‌کند. این آزادی در اقتصاد بازار کارفرما را به محرک پیشرفت اقتصادی تبدیل می‌کند. او مسئولیت و خطرهای آن را بر عهده دارد و می‌کوشد از آن نفع ببرد. دینامیسم اقتصاد بازار قبل از هر چیز به دینامیسم کارفرمایان آن بستگی دارد. این امر بیانگر نتایج بسیار گوناگونی است که اقتصادهای مختلف بازار در دیروز و امروز بنا بر ویژگی کارفرمایان‌شان کسب کرده‌اند. از این رو «اقتصاد مؤسسه تولید» به مترادف اقتصاد بازار تبدیل شده است.

مکانیسم‌ها و قاعده‌های بازی اقتصاد بازار بفرنج و متنوع‌اند. مکانیسم اساسی همانا برخورد آزاد عرضه‌ها و تقاضاهای ثروت‌ها، از جمله پول، خدمات و عامل‌های تولید (سرمایه، کار، مواد اولیه، تکنیک‌ها و ...) است که قیمت از آن سرچشمه می‌گیرد. در اقتصاد بازار «قیمت یک مصالحه است» (۴) و دو کارکرد دارد: به بازیگران امکان می‌دهد که منابع اقتصادی را در بهترین شرایط ممکن (بها، سود) میان شغل‌های مختلف تقسیم کنند. «با در نظر گرفتن مجموع اقتصاد، قیمت بر پایه تصمیم‌هایی است که هر کس بر اساس آن خود را با انتخاب‌های عموم تطبیق می‌دهد» (۵) به علاوه، قیمت به همه بازیگران امکان می‌دهد که بر اساس

اطلاعاتی که او منتقل می‌کند (حسابداری گذشته و حسابداری آینده) دست به پیش‌بینی‌هایی بزنند. از نظر بازیگران، قیمت، بی‌اطمینانی و احتمال زیان را که مخصوصاً به دگرگونی‌های کم و بیش سریع و رفتارهای بازیگران و ساختارهای فعالیت اقتصادی داخلی یا بین‌المللی و همچنین به پیشرفت فنی مربوط می‌شود، برطرف نمی‌کند. اقتصاد بازار در بی‌اطمینانی عمل می‌کند و این بیانگر خصیلت دوره‌ای (Cyclique) و اغلب نامنظم فعالیت اقتصادی در این نظام است. فرض این است که قیمت آگاهاننده‌ای است که نه فقط تصمیم‌های کارفرما و مصرف‌کننده، بل که تصمیم‌های همه بازیگران را بر ملا می‌کند، قیمت تنظیم‌کننده فعالیت اقتصادی نیست. برعکس نوسان قیمت‌ها و بنابراین بی‌اطمینانی پیش‌بینی‌ها جز جدایی‌ناپذیر نظام تصمیم آزاد یعنی نظام مسابقه و رقابت میان بازیگران است. این مسابقه می‌تواند پاسخ‌گوی هدف‌های بسیار متفاوت و حتی متضادی که انتظارهای بازیگران را سمت و سو می‌دهد، باشد. انگیزه جستجوی حداکثر سود اغلب اوقات برتری دارد. اما منحصر به فرد نیست. قدرت‌طلبی و روحیه سلطه‌جویی، در کانون استراتژی فروشندگان منفرد قرار دارد. به علاوه، جستجوی سود می‌تواند از روحیه نفع‌طلبی، شوق خطر کردن یا ماجراجویی، استعداد خلاقیت و قدرت‌طلبی مایه گیرد تا میل غیردوستی! راکفلر «از این که آدم بسیار ثروتمندی به این خاطر بمیرد» احساس شرمساری نمی‌کرد. (۶)

بنابراین، انگیزه‌هایی که تا این اندازه متفاوت ناگزیر به تصمیم‌های متفاوت و پیش‌بینی‌ناپذیر برای شریکان و رقیبان می‌انجامد و آن‌ها را وامی‌دارد که با همه ناخوشایندی این تصمیم‌ها، خود را با آن تطبیق دهند. در بازار جهانی، قیمت همان نقش مصالحه را بازی می‌کند و دو کارکرد پیش‌گفته را حفظ می‌کند. ولی ناهمگونی بازارهای مختلف که شکل‌دهنده اقتصاد جهانی است، بر بفرنجی می‌افزاید و پیش‌بینی‌های بازیگران را تا آن حد نامطمئن می‌سازد که عدم تعادل‌هایی که در آن پدیدار می‌گردد بیش از پیش عمیق‌اند و بتدریج کم‌تر به وسیله شرکت‌ها یا گروه شرکت‌هایی که در این بازارها رقابت می‌کنند، قابل جلوگیری‌اند. (۷)

پول و بازارهای پول نیز دست‌خوش همان بی‌اطمینانی و ناپایداری درونی نظام رویارویی آزاد عرضه و تقاضاها هستند. در حقیقت، مدیریت پول توسط نهادهای مالی، از یک‌سو و پیش‌بینی‌های مربوط به تقاضاهای اعتبار و از سوی دیگر به رفتارهای سپرده‌گذاران و همچنین به اطلاعات متعدد حاصله از مجموع بازارهای داخلی و خارجی بستگی دارد.

از پایان جنگ دوم جهانی، حذف تدریجی مانع‌های مبادلات بین‌المللی ثروت‌ها، خدمات، سرمایه‌ها و افراد و گشایش بازارهای ناشی از آن، به‌طور قابل ملاحظه کارکرد اطلاعاتی قیمت‌ها را افزایش می‌دهد. عدم تعادل‌های محصول آن در هر یک از اقتصادهای ملی منعکس می‌گردد و در پیش‌بینی‌ها و تصمیم‌های همه بازیگران اقتصادی (مؤسسه‌ها، نهادهای مالی، خانواده‌ها، دولت) اثر می‌گذارد. به خوبی قابل درک است که چرا در چنین شرایطی هر دولتی می‌کوشد در قلمروی نفوذ خود بازی آزاد رقابت را هدایت کند، تا از یک‌سو، در حد ممکن از تأثیرهای عدم تعادل خارجی بر اقتصاد درونی خود بکاهد و از سوی دیگر، ظرفیت تصمیم‌گیری‌های بازیگران ملی بر بازارهای جهانی را افزایش دهد. «قاعده‌های بازار به همان میزان که در ژاپن، ایالات متحد، انگلستان، فرانسه و سوئد یک‌سان نیستند، توسط دولت تعدیل‌پذیرند» (۸).

هدف‌های اقتصادهای بازار بر حسب ملت‌ها متنوع‌اند. آن‌ها از یک سو نتیجه تقابل تصمیم‌های بازیگران اقتصادی (مؤسسه‌ها، خانواده‌ها، نهادهای مالی، دولت) در بازارهای مختلف (بازارهای ثروت‌ها و خدمات، کار سرمایه‌ها و غیره) هستند که در این صورت قیمت‌ها مصالحه‌ها را سمت و سو می‌دهند، و از سوی دیگر مالکیت‌های اقتصادی و اجتماعی از رای‌گیری‌های سیاسی دموکراتیک و بالاخره از تصمیم‌گیری‌های دستگاه‌های اداری نتیجه می‌شوند (از این رو احزاب در برنامه‌های انتخاباتی و فعالیت‌های روزمره‌شان جای بیش از پیش وسیعی به مسایل اقتصادی و اجتماعی اختصاص می‌دهند). در واقع، هیچ اقتصاد بازاری امروز رها از رهبری کم و بیش ناگزیر دولت و اداره‌های دولتی نیست. انتقال قدرت به احزاب که نماینده گروه‌های شهروندان و منافع مختلف‌اند، به‌طور متناقض به افزایش اهمیت دستگاه

اداری در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کمک می‌کنند. تا آن اندازه که هر یک اجبارهای جدیدی ایجاد می‌کنند بی‌آن که لزوماً اجبارهای تحمیلی قبلی را حذف کنند. این موضوع مخصوصاً در زمینه مالیات‌ها آشکار است که میزان آن‌ها در برخی از کشورها تا حد نهایی قابل تحمل فاصله چندانی ندارد و این ناگزیر در دینامیسم بازار منعکس می‌گردد.

بفرنجی ناشی از تعدد و تنوع بازیگران (اقتصادی، سیاسی و اداری) که با انتخاب‌ها در اقتصاد بازار سروکار دارند، به طور قابل ملاحظه فزونی یافته است، زیرا این بازیگران در رویارویی‌هایی که تصمیم‌گیری‌ها در جریان آن شکل می‌گیرد، از وزن و قدرت یکسان برخوردار نیستند. پس این تصمیم‌گیری‌ها نتیجه «مبارزه‌ها - رقابت‌ها»، «کشمکش‌ها - همیاری‌ها» (ف - پرور) میان بازیگران نابرابر است که «برای سود یا تغییر قواعد بازی مبارزه و همکاری می‌کنند.» (۹)

### طرز کار بفرنج، پیش‌بینی‌های نامطمئن

نهادها، مکانیسم‌ها، بازیگران و هدف‌هایی که در فضاها متعدد جغرافیایی موجودند، کمک کرده‌اند که در داخل فضای جغرافیایی - سیاسی از هر اقتصاد بازار مجموعه بفرنج و ناپایداری که پیش‌بینی تحول پیشاپیش آن دشوار و حتی ناممکن است، به وجود آید.

این امر آن قدر بدیهی است که تئوری پردازان اقتصاد طی بیش از دو سده، هرگز نتوانسته‌اند، طرز کار یک اقتصاد بازار واقعی را بیان کنند و همواره در این زمینه به «مدل‌ها» یعنی به نمودارهای ساده واقعیت توسل جسته‌اند. واسیلی لئونتیف برنده جایزه نوبل در رشته اقتصاد در این باره گفته است، فایده آموزشی این مدل‌ها و رضایت خاطری که آن‌ها برای مؤلفین‌شان فراهم می‌آورند، هر چه باشد، بیانگر «کوشش برای تخفیف ضعف داده‌های پایه می‌باشند که در اختیار ماست { ... } با این همه، این داده‌ها به صحت تجربی فرضیه‌ها و فایده بهره‌گیری کامل (از آن‌ها) بستگی دارند.» (۱۰)

مدل موسوم به «بازار رقابت کامل» بسیار معروف است. این مدل که به‌طور وسیع در افکار امروز رواج دارد و پذیرفته شده، سرچشمه این افسانه است که اقتصاد بازار خود به خود می‌تواند تعادل داخلی و خارجی را در هنگامی که به‌وسیله بازیگران دست‌خوش آشوب و بی‌نظمی می‌شود، بازیابد و از این‌رو قادر است بدون عدم تعادل پایدار داخلی (کمبود، بیکاری، تورم و...) یا خارجی (نقصان‌های مبادلات خارجی، نوسان‌های نرخ‌های مبادله...) به‌کار خود ادامه دهد. با این همه، تئوری پردازان «رقابت کامل» احتیاط کرده‌اند مشخص کنند که یک اقتصاد بازار برای این که طبق این مدل «به تعادل» عمل کند، اجتماع‌نیازمند سه شرط است که اقتصاددان ژان مارشال آن‌ها را این‌گونه فرمول‌بندی کرده است: «ذره‌ای بودن، سیال بودن، عمومی بودن» ذره‌ای بودن یعنی این که شرکت‌ها در هر شاخه به‌قدری کوچک و پرشمارند که هیچ‌یک با تصمیم‌های خود وزن و قدرت تأثیرگذارند بر دیگران را ندارند. سیال بودن ایجاب می‌کند که فرآورده‌ها، خدمات، عامل‌های تولید بدون هیچ مانع مرزی آزادانه به گردش درآیند و تفاوت‌های کیفی میان فرآورده‌ها، خدمات، عامل‌های تولید و مؤسسات وجود نداشته باشد. عمومی بودن نیازمند آن است که هر کس هر لحظه قادر به شناخت بهترین کیفیت یا بهترین قیمت درباره هر ثروت، خدمت یا عامل باشد. هرگز در هیچ جای جهان چنین شرایطی در مقیاس یک اقتصاد گرد نیامده است. بازارهای بورس در پی آنند که تا حد ممکن به آن نزدیک شوند. با این همه، می‌دانیم که با چه شگردها و ساخت و پاخت‌هایی اغلب قربانی می‌شوند. بنابراین، چون راه کلی تکامل تئوریک در واقعیت جامعه‌ها وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت، تئوری پردازان برای نزدیک شدن به واقعیت مدل را دقیق کرده‌اند. بعد می‌بینیم که مدل‌های رقابت ناکامل، ویژه فروشندگان محدود و انحصارگرایی و غیره به‌وجود می‌آید. (۱۱)

همه در توضیح این مطلب اتفاق نظر دارند که چرا بازگشت خودبه‌خود به تعادل، در صورتی که سه شرط لازم برای رقابت کامل گرد نیاید، ممکن نیست و بنابراین، چرا بازیگران یا باید برای تنظیم فعالیت اقتصادی خود را متمرکز کنند (این راه حل مخصوصاً در ژاپن پذیرفته شده) و یا برای جبران عدم تعادل‌ها و تضمین مؤسسات

در برابر خطرهای بحران به دولت تکیه کنند. در حالت اخیر، موازات افزایش وظیفه ارشادی دولت، وظیفه بازار در سایه قرار می‌گیرد و در نتیجه خود را از تماس با واکنش‌ها، ذوق‌ها و سلیقه‌های عمومی دور می‌سازد، و به‌جای اقتصاد مبتنی بر تصمیم‌گیری‌های غیر متمرکز و چند قطبی رفته رفته اقتصاد مبتنی بر تصمیم‌گیری‌های متمرکز و یک قطبی جانشین می‌گردد. اولویت‌های دولت بر اولویت‌های دیگر عوامل اقتصادی برتری می‌یابد. موسسه بعنوان کانون تصمیم‌گیری‌های مستقل از میان می‌رود. قیمت‌ها دیگر وظایفشان را انجام نمی‌دهند. انعطاف ناپذیری‌ها پدیدار می‌گردد و گسترش می‌یابد. بهره‌وری واقعی و درآمد واقعی سرانه در معرض پیامدهای آن قرار می‌گیرد. هنگامی که دولت به علت فقدان عدم تمرکز میان همه بازیگران، خود به تنظیم بازار و به تدریج به تعیین هدف‌های تولید، قیمت‌ها، درآمدها و مبادله‌ها می‌گراید - یعنی مستقیماً بر متغیرهای اساسی اقتصادی اثر می‌گذارد - نمودهای اقتصادی بازار برجای می‌ماند، ولی مکانیسم‌های آن از کار می‌افتد و امتیازهایش از بین می‌رود، بی‌آن‌که ضرورتاً کمبودها و عیب‌هایش، مخصوصاً آن‌هایی که منشأ بی‌ثباتی و بی‌اطمینانی هستند، برطرف گردند.

### کارایی و بی‌ثباتی اقتصادهای بازار

رهبران سیاسی و اقتصادهای جهان غرب، نقص‌ها و نتایج مستقیم بی‌اطمینانی‌ها و بی‌ثباتی‌های جدایی‌ناپذیر سیستم تصمیم‌گیری‌های نامتمرکز ویژه اقتصاد بازار را خوب می‌شناسند. از این رو، آن‌ها از پایان ۱۹۸۹، و پس از فروپاشی اقتصادهای طبق نقشه شرق اروپا، جز در موارد استثنایی، برتری جویی افراطی خود را حفظ کرده‌اند و در عین حال به این امر کاملاً واقف‌اند که اقتصاد بازار اگر چه برای بهبود شرایط عمومی زندگی توده مردم کارآتر از برنامه‌ریزی متمرکز است، ولی با این همه داروی هر درد نیست. از این رو، مسئله مرکزی که این‌جا مطرح می‌شود، از این قرار است که آیا در آینده اقتصاد بازار تنها با رویارویی آزاد عرضه‌ها و تقاضاهای سرمایه، کار، فراورده‌ها و خدمات مربوط به آن قادر است از یک سو، بر تضادهای

خاص درونی‌اش چیره شود و از سوی دیگر از عهده کشمکش‌های پایان قرن ۲۰ برآید؟

درست است که اقتصاد بازار کاملاً آشکار کرده است که مستعد افزایش ثروت و درآمد زندگی عمومی در کشورهای صنعتی است، و ابتکار آزاد و مسئولیت بازیگران به بهره‌وری واقعی بسیار زیاد کار و سرمایه و بنابراین به بهبود درآمد واقعی عمومی کمک می‌کند، اما این اقتصاد امروز بیش از هر وقت با دو مانع مهم و اساسی روبروست: یکی بی‌ثباتی مزمن که از ساختار بازارها سرچشمه می‌گیرد و به تبع آن رقابت بیش از پیش «ناکامل» می‌شود و بر اثر ائتلاف‌ها یا نقش فروشندگان منحصر به فرد (چند شرکت یا گروهی از شرکت‌های مسلط بر شاخه‌ها یا بازارها) یا انحصارها از مسیر خود منحرف می‌گردد. از این‌رو، در این نوع بازارها استراتژی شرکت‌ها همانا استراتژی توافق یا حذف است، بی‌آن‌که پیش‌بینی برتری یکی از این دو شق ممکن باشد. امتیازهای مصرف‌کننده بسود منافع تولیدکننده تقلیل می‌یابد و پیش‌بینی تحول فعالیت اقتصادی تقریباً ناممکن می‌گردد. هنگامی که در نتیجه تصمیم‌گیری‌های شتابزده یا ماجراجویانه، متحدانه یا نامتحدانه برای پیشرفت سریع فنی به دلایل مختلف (اقتصادی، سیاسی، روانشناسی) - مثلاً به دلایل اقتصادی و سیاسی مانند سه برابر شدن بهای نفت در دسامبر ۱۹۷۳ یا اخیراً بحران جنگ خلیج فارس، فعل و انفعال‌ها در بازارهای مختلف و تأثیر آن در دیگر بازارها - عدم تعادل‌هایی در بازار داخلی یا بازار جهانی ایجاد می‌شود، این عدم تعادل‌ها از جانب هیچ کس مهار شدنی نیست. بیکاری و اشتغال ناقص جانشین اشتغال کامل می‌گردد. کشورهای عضو سازمان تعاون و توسعه اقتصادی، دارای اقتصاد بازار، امروز ۲۵.۵ میلیون (یعنی ۵-۶٪ جمعیت فعال‌شان) بیکار دارند، بی‌آن‌که هیچ تدبیر اقتصادی پولی یا اجتماعی توانسته باشد اشتغال کامل را دوباره برقرار کند. همین ناتوانی در فایق آمدن بر عدم تعادل‌های دیگر چون تشدید نوسان‌های درونی، کمبود سرمایه‌گذاری‌های عمومی یا کسری پرداخت‌های خارجی مشاهده می‌شود. وام خارجی ایالات متحده امروزه از مرز سه هزار میلیارد دلار گذشته است. این موضوع به حق چنان‌که باید و شاید ذهن کسی را به خود مشغول نداشته است! (۱۲)



دومین مسئله مهم اقتصادهای بازار، مسئله توزیع ثروت‌های ایجاد شده است. مکانیسم‌های توزیع ثروت میان بازیگران تولید یعنی سرمایه، کار و دولت که محصول تناسب نیروهاست، رویارویی‌ها و سازش‌ها میان این عوامل، موفق نگردید درآمد ملی را میان افراد و گروه‌های اجتماعی به نحوی تقسیم کند که نابرابری‌های غیر قابل تحمل (که رشد فعالیت اقتصادی را به مخاطره می‌اندازد و دینامیسم بازیگران را از کار می‌اندازد)، و همچنین روند پیرامونی کردن (تولید مستمندان جدید) و طرد بخش مهمی از جمعیت از فعالیت اقتصادی به واسطه بیکاری از میان برخیزد.

همین قاعده در خصوص آنچه مربوط به حداقل بازتوزیع ثروت‌ها میان ملت‌هاست جاری است. تضاد میان غنی شدن کلی و فقر در بخش معینی در درجه‌های مختلف، در همه اقتصادهای بازار و میان آن‌ها باقی می‌ماند.

چنین است که عدم تعادل جمعیت میان شمال و جنوب، مسایل مهاجرت، محیط زیست و پیشرفت فنی که با واگشت‌های اجتماعی دمساز است، تغییر صنایع تسلیحاتی و بالاخره تردیدآمیزتر از همه توسعه جهان سوم و رهایی آن از فقر و گرسنگی از عرصه‌های مهم مبارزه‌جویی‌های آینده هستند. همه از این واقعیت به خوبی آگاهیم که رویارویی ساده عرضه‌ها و تقاضاها و رقابت ناشی از آن هرگز برای فایق آمدن بر این مشکلات کافی نیست. بنابراین، با سر تسلیم فرود آوردن در برابر اقتصاد بازار نمی‌توان به تنظیم تولید بر حسب نیازها، یعنی پرهیز از بحران‌ها و چیرگی بر مسایل جهانی قابل ملاحظه‌ای نظیر مسایل محیط زیست و توسعه جهان سوم دست یافت. تاکنون تنها دخالت خوب یا بد دولت‌ها با «وسایل تسکین دهنده» اجتماعی توانسته است که عدم تعادل‌های داخلی و خارجی ناشی از رقابت «ناکامل» را که بیش از پیش توسط گروه‌های اقتصادی و مالی فراملی بنابر منافع‌شان کنترل و سمت و سو داده می‌شود، کم و بیش قابل تحمل کند. تعرضی که از چند سال پیش توسط گروه‌های یاد شده آغاز گردید و منافی که آن‌ها در «دولت حداقل» و عدم تنظیم اقتصادی و اجتماعی جستجو می‌کنند، اگر چه به سود آن‌ها است، اما نهایتاً بر دامنه نابرابری‌های اجتماعی می‌افزاید و ملت‌ها را در برابر

مبارزه جویی‌های آینده بی‌سلاح می‌کند. این تعرض، اقتصادهای بازار را هر چه بیشتر درگیر تضادهایش می‌سازد.

### هماهنگی بازیگران

بر خلاف اقتصادهای متمرکز طبق نقشه که یک بازیگر به نام دولت دارد و از این رو، این اقتصادهای بازار چند قطبی هستند، طرز کار اقتصاد بازار همواره به رویارویی‌ها و توافق‌ها میان کارفرمایان، تولیدکنندگان، دستگاه اداری، نهادهای مالی و خانواده‌ها و همزمان کارگران، مصرف‌کنندگان و پس‌انداز کنندگان وابسته است. هر چند هر یک از این بازیگران وظیفه‌ای اساسی بعهده دارند، اما اهمیت و قدرت آن‌ها در زمینه تصمیم‌گیری‌های و در رویارویی عرضه‌ها و تقاضاها و در توافق‌های ناشی از آن که در قیمت‌های فرآورده‌ها، خدمات، کار، سرمایه و غیره نمود می‌یابد، به شدت نابرابر است.

در واقع امروز، جز در سوئد، آلمان و ژاپن که تناسب نیروها و کارکردهای بازیگران در آن‌ها از تعادل بالنسبه بهتری برخوردار است، در دیگر اقتصادهای بازار مکانیسم‌های تصمیم‌گیری در دست کارفرمایان، دستگاه اداری و نهادهای مالی است. خانواده‌ها تنها در برابر تصمیم‌هایی که در خارج از آن‌ها گرفته می‌شود، واکنش نشان می‌دهند. البته واکنش‌های آن‌ها در بازار اثر می‌گذارد. انتخاب‌های مصرف‌کننده مانند تصمیم‌گیری‌های پولی پس‌انداز کنندگان یا درخواست کنندگان اعتبار در نظر گرفته می‌شود. با این همه سازمان فروشندگان انحصاری ثروت‌ها، خدمات و سرمایه‌ها در بازارهای عمده بیش از پیش واکنش‌های خانواده‌ها را مشروط می‌سازد. عمل تسلط به مفهومی که پررو آن را درک می‌کند، در تصمیم‌گیری‌های خانواده‌ها کاملاً اثر می‌گذارد. تصمیم‌های تولیدکنندگان، بانک‌داران، دستگاه اداری بیش از پیش بر خانواده‌ها تحمیل می‌شود، عکس آن درست نیست. خانواده‌ها به‌عنوان زحمتکش، مصرف‌کننده یا پس‌انداز کننده به تدریج کمتر قادر به نشان دادن واکنش از خودند. این امر مخصوصاً در مورد آن‌چه به کارکرد زحمتکش مربوط است و توسط خانواده‌ها اعمال می‌گردد، حقیقت

سندیکاهای زحمتکشان از قدرت تصمیم‌گیری طرد شده‌اند. به‌طور متناقض، گرایش به طرد زحمتکشان از روندهای تصمیم‌گیری‌های اقتصادی - حتی در هنگامی که این روندها برای بارور شدن و بنابراین به‌خاطر افزایش ثروت کلی به نیروی کار بیش از پیش کاردان، مسئول و قادر به بازآموزی و تطبیق دایمی خود با پیشرفت فنی نیاز دارند - تقویت می‌گردد. این گرایش از یک‌سو، با متوقف کردن - و در حالت کشمکش‌های دراز مدت، حتی با تخریب دینامیسم درونی روند تولید - و دشوار کردن پیش‌بینی‌ها و از سوی دیگر، با منحرف کردن توزیع ارزش افزوده (و یا منحرف کردن توزیع درآمد کلی حاصله از تولید موجود برای پاداش دادن به عامل‌های تولید: سرمایه، کار و همچنین دولت) به‌زیان کار و خرید خانواده‌ها (درآمد واقعی) به موازات باروری واقعی روند تولید تحول نیابد، نه تنها بازار دست‌خوش عواقب آن می‌گردد، بل که کارایی سرمایه مادی و مالی به خطر خواهد افتاد. برتری تقاضا بر عرضه لزوماً افزایش حجم ذخایر را باعث نمی‌شود، بل که به یقین کاهش تدریجی کارایی سرمایه را نشان می‌دهد. «سرمایه کارا سرمایه‌ای است که جریان ثروت‌ها و خدمات نهایی را که در اختیار مصرف‌کنندگان گذاشته می‌شود، حفظ می‌کند و یا اعتلا می‌دهد، بی‌آن‌که کار لازم برای به‌دست آوردن آن‌ها را افزایش یا کاهش دهد. این جریان فرآورده‌ها و خدمات، به عنوان نشانه‌های پیشرفت اقتصادی، رفاهی به مراتب بیشتر از توزیع درآمدها به‌وجود می‌آورد که به توزیع مطلوب خیلی نزدیک خواهد بود، توزیعی که در دوره معینی به حداکثر رساندن فرآورده‌ها را ممکن می‌سازد». (۱۳) بدیهی است که این نوع توزیع مطلوب از نوع توزیعی نیست که قدرت خرید کار را با عمیق کردن نابرابری‌ها بتدریج کاهش می‌دهد و از اینرو، توزیعی به شمار نمی‌رود که روحیه نوآوری و مسئولیت‌مزدبگیران را از بین می‌برد، زیرا به گفته پررو «نوآوری خطرناک را محدود و نتایج طبیعی انباشت (یعنی سرمایه‌گذاری) را خنثی می‌کند». (۱۴) امروز هر شغل به سرمایه‌گذاری‌های بیش از پیش هنگفتی نیاز دارد. چون مزدبگیری که در آن شغل خدمت می‌کند، کارایی‌اش به تجهیزات آن بستگی دارد (یعنی ارزش افزوده را آنها

بوجود می‌آورند) دیگر قدرت خریدش بهبود نمی‌یابد و او مسئول آنچه بدون شرکتش در تصمیم‌گیری‌ها انجام می‌گیرد نخواهد بود. از اینرو، کارایی سرمایه که دینامیسم اقتصاد بازار وابسته به آن است، به مخاطره خواهد افتاد.

آینده اقتصادهای بازار که در آن ادامه پیشرفت اقتصادی با پیشرفت باروری واقعی و درآمد واقعی سرمایه همسان می‌گردد، کاهش تدریجی بی‌اطمینانی‌ها که بر تصمیم‌گیری‌های بازیگران مختلف، مخصوصاً قدرت تصمیم‌گیری خانواده‌ها در کارکرد سه‌گانه‌شان به عنوان زحمتکش از بازیگر اساسی عرضه، تقاضا و پس‌انداز و عامل تعیین‌کننده تقاضای ثروت‌ها، خدمات و پول محسوب می‌گردد، بستگی دارد. از پایان جنگ دوم جهانی کشورهایی که با پیشرفت بسیار سریع اقتصادی توانسته‌اند بر عدم تعادل‌های خود به نحوی که بی‌ثباتی تحمل‌پذیر باشد، فایز آیند، کشورهایی هستند که مصممانه در راه هماهنگی میان همه بازیگران گام نهاده‌اند. خانواده‌ها در این اقتصادها بر اساس کارکرد سه‌گانه‌شان: زحمتکش، مصرف‌کننده و پس‌اندازکننده به رسمیت شناخته شده‌اند.

### ... قدرت خانواده‌ها

آینده اقتصادهای بازار و توانایی آن‌ها در خودتنظیمی مستلزم سازماندهی قدرت خانواده‌ها در برابر قدرت بیش از پیش مسلط مؤسسات، نهادهای مالی و دولت است.

کارفرما باید به گفتگو و مشارکت در قدرت تصمیم‌گیری با سه بازیگر دیگر که طرز کار جامعه‌های پیشرفته صنعتی به آن‌ها بستگی دارد، هدایت شود. این سه قدرت عبارتند از دولت، نهادهای مالی، خانواده‌ها به‌عنوان زحمتکشان - تولیدکنندگان در مؤسسات خود و همچنین مصرف‌کنندگان و پس‌اندازکنندگان در جامعه‌های خود.

آنچه به دولت مربوط است، مسئله به هیچ‌وجه عبارت از افزایش دخالت اقتصادی و اجتماعی آن از راه قواعد و مقررات کم و بیش وسواسانه نیست، زیرا این کار اقتصاد را بوروکراتیک می‌کند و کارایی آن را به خطر می‌اندازد. مسئله اساسی، مسئله مشارکت هر یک از بازیگران مربوطه - به‌دلیل کارکردها و وظیفه‌شان در

جامعه - در تدارک تصمیم‌گیری‌هایی است که نه تنها آینده اقتصاد، بل که آینده تمامی جامعه به آن بستگی دارد. در این دورنما وظیفه دولت اداره کردن یا دخالت مستقیم نیست، بل که نمایندگی کردن منافع عمومی است. خانواده‌ها در این وضعیت تولیدکننده، مصرف‌کننده و پس‌اندازکننده‌اند و کارفرما نمایندگی سرمایه را بر عهده دارد.

در واقع امروز تولید کردن دیگر انتخاب ایجاد ثروت‌ها و خدمات تنها بر حسب ملاک‌های قیمت در بازارهای داخلی و خارجی که بحران‌ها و نابرابری توزیع ثروت‌ها و محرومیت‌های اجتماعی مانع از توسعه آن، فراتر از «تقاضای قابل پرداخت» در مجموع نیازهای توده‌های مردم است، نیست. گشایش بازارهای جدید در کشورهای صنعتی و بقیه جهان ناگزیر از معبر «تقاضای غیر قابل پرداخت» می‌گذرد. اما مسئله دقیقاً عبارت از بارورسازی منابع مادی در پیوند با سیاست‌های توزیع ثروت‌ها. به صورت کمتر نابرابر - و قابل پرداخت کردن این تقاضاست. موضوع در این‌جا عبارت از آن مسئله اقتصادی است که خود مکانیسم‌های توزیع درآمدها را که دیگر نباید آن را یک مسئله ساده اجتماعی تلقی کرد، زیر سؤال می‌برد. در واقع باید به قول ف. پررو از شر «اقتصاد آزمند» و به قول آلفرد سووی (Alfred Sauvey) از چنگ «اقتصاد شیطان» نجات یافت تا به‌توان سرانجام در قرن ۲۱ در «اقتصاد انسانی و عموم بشری» گام نهاد. این امر تنها در صورتی می‌تواند انجام گیرد که همه شریکان فعالیت اقتصادی و اجتماعی یعنی مؤسسات، نهادهای مالی، خانواده‌ها و دولت به عنوان حافظ منافع عمومی واقعاً در مسئولیت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی سهیم باشند. (۱۵)

از سوی دیگر، این تقسیم‌بندی در زمینه فنی که کم‌اهمیت نیست، باید به کاهش بی‌اطمینانی و بی‌ثباتی جدایی‌ناپذیر اقتصادهای بازار که مبتنی بر رقابت {ناکامل} یا فروش انحصاری است، میدان دهد. به موهبت تکمیل اطلاعات درباره رفتارها، بازیگران در بازارها می‌توان نحوه هماهنگی با کارفرما را تدارک دید. افزایش مسئولیت‌های بازیگران از راه مشارکت آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها، که نتیجه

سودمندی برای فروکاستن تنش‌های اجتماعی دارد، به تخفیف بی‌ثباتی کمک می‌کند.

### قانون کارایی و ثبات اقتصادهای بازار

بررسی طرز کار اقتصادهای بازار از پایان جنگ دوم جهانی، در وضعیت رقابت ناکامل و فروشندگی انحصاری بیش از پیش باز، وجود نوعی کارایی و ثبات اقتصادهای بازار را القاء می‌کند که می‌توان آن را این‌گونه بیان کرد: کارایی و ثبات یک اقتصاد بازار باز بروی بقیه جهان، در نظام رقابت «ناکامل» و «فروشنده انحصاری» از حیث درجه مشارکت در سطح‌های مختلف تصمیم‌گیری همه بازیگران اقتصادی - یعنی مؤسسه‌ها، خانواده‌ها (کارگران، مصرف‌کنندگان، پس‌اندازکنندگان) نهادهای مالی و دولت - بر حسب نقشی که در فعالیت اقتصادی ایفاء می‌کنند، جنبه نسبی دارد.

### سرمایه‌داری یا اقتصاد بازار

آخرین موضوع درخور بحث موضوع یک‌سان‌نگاری اقتصاد بازار و اقتصاد سرمایه‌داری است. برای برانگیختن فکر می‌گوییم که اقتصاد بازار به مثابه نظام مؤسسه، محرک اقتصاد سرمایه‌داری یعنی سیستم سازماندهی است که در مکتب تاریخی آلمان در قرن نوزده و سپس توسط کارل مارکس چنین نامگذاری شده است. در اروپا، سرمایه‌داری تجاری و مالی که از قرن ۱۲ با جنگ‌های صلیبی پا گرفت، نخست در جمهوری‌های ایتالیا و سپس در هلند و انگلستان به شکوفایی رسید. به عقیده مارکس «تجارت جهانی و بازار جهانی در قرن ۱۶ زندگی‌نامه جدید سرمایه‌داری را می‌گشایند».

در اساس، سیستم همه جا بنابر کیفیت‌های خاص هر کشور، پیرامون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، یعنی پیرامون مؤسسه آزاد، سازمان می‌یابد. فرانسوا پررو در این باره نوشت: «مؤسسه، دنیای خرد سرمایه‌داری و نهاد اساسی سرمایه‌داری است». (۱۶) محرک آن تولید و مبادله آزاد یعنی عرضه و تقاضاست. سود (درآمد

خالص پولی یا سود مؤسسه) حداکثر رفاه فردی هدف‌های اساسی آن را تشکیل می‌دهند. پررو می‌افزاید: «منطق سرمایه‌داری، منطق سود سرشار پولی است که به طور اساسی بر پایه نوآوری حاصل می‌شود». (۱۷) فلسفه آن، فلسفه انسان اقتصادی (HomoOeconomicus) است که در هر شرایط بنا به نفع شخصی‌اش رفتار می‌کند، اما جستجوی نفع مادی فردی می‌بایست از نفع عمومی که قلمروی سیاسی به منزله مسئول آینده «شهر» (Cite) رسالت ارتقای آن را عهده‌دار است، سرچشمه بگیرد. (۱۸)

اقتصاد بازار محرک سیستم سرمایه‌داری مکانیسم طرز کار آن است. اما این اقتصاد نمی‌تواند با خود سیستم یکی باشد. منطق آن می‌تواند با منطق سرمایه‌داری بسیار متفاوت باشد.

از یک سو، نظام مؤسسه آزاد، یعنی تصمیم‌گیری آزاد کارفرما در تولید و مبادله می‌تواند در مؤسسه‌هایی با وضعیت‌های حقوقی بسیار متفاوت نظیر خصوصی، تعاونی، اشتراکی، مختلط و حتی عمومی به اجرا درآید. زیرا نکته اساسی وضعیت حقوقی نیست، بل که آزادی و مسئولیت تصمیم‌گیری کارفرماست. سرمایه‌داری هر مالکیتی جز مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را به مثابه آفتی برای طرز کار خود و جستجوی حداکثر سود مادی می‌نگرد. برعکس، اقتصاد بازار ثابت کرده است که قادر است هنگامی که آزادی و مسئولیت تصمیم‌گیری کارفرما وجود دارد، با کارایی عمل کند و در این صورت، وضعیت حقوقی وسایل تولید اهمیت کمی دارد.

مؤسسه خصوصی می‌تواند با دیگر انواع مؤسسه‌ها همزیستی داشته باشد. وضعیت حقوقی آن‌ها هر چه باشد، کارفرمایان - از جمله کارفرمایان عمومی - باید از آزادی تصمیم‌گیری و مسئولیت کامل در برابر شورای اداری خود برخوردار باشند. این امر مابین با شرکت دیگر بازیگران نیست. هر یک بنابر وظیفه خود در تدارک تصمیم‌گیری‌ها در مؤسسه شرکت می‌جوید. در واقع، این مشارکت کارفرما را از وضعیت روحی، رفتارها و انتظارات شریکان وی باخبر می‌سازد. این خبرگیری‌ها به او امکان می‌دهد که با آگاهی بهتر از وضعیت موجود تصمیم بگیرد، آزادی

تصمیم‌گیری‌اش را وسعت بخشد و به همان اندازه از خطر لغزش و بنابراین از بی‌ثباتی اقتصاد بدون لطمه وارد آمدن به قدرت نهایی تصمیم‌گیری‌اش بکاهد.

در یک زمینه اساسی دیگر، منطق سرمایه‌داری و منطق اقتصاد بازار با هم اختلاف دارند. منطق سرمایه‌داری منطق درآمد بسیار زیاد پولی خالص (سود) مؤسسه است. منطق اقتصاد بازار بدون حذف سود، که برای بازتولید مؤسسه اهمیت دارد، بسیار وسیع است و پایه پای پیشرفت اقتصادی یعنی بهبود بهره‌وری واقعی، درآمد واقعی سرانه را نیز مد نظر قرار می‌دهد. محتملا در دو نکته اخیر است که منطق سرمایه‌داری با منطق اقتصاد بازار وارد اختلاف می‌شود. سرمایه‌داری تنها می‌تواند بر پایه سود مؤسسه پایدار بماند و شکوفا شود. و این همان‌طور که نمونه‌های متعدد آن از ۲۰ سال پیش نشان می‌دهد، با بهره‌وری واقعی راکد یا حتی پایین و درآمد واقعی سرانه که در دوره‌ای طولانی رو به کاهش می‌رود، سازگار است. آینده و موفقیت اقتصاد بازار باطناً با ادامه پیشرفت اقتصادی پیوند یافته است. این امر ایجاب می‌کند که در مؤسسه نه فقط سود، بل که بهره‌وری واقعی آن بهبود یابد، در جامعه قدرت خرید خانواده‌ها از آن رو به موازات بهره‌وری تحول می‌یابد تا بازتولید نه فقط مؤسسه‌ها، بل که اقتصاد بازار در سراسر جامعه تامین گردد.

در لحظه‌ای که به نظر می‌رسد نه فقط مجموع اروپا «اتلانتیک تا اورال»، بل که جهان سوم در صدد برآمده‌اند در «اقتصاد بازار» گام نهند - تقریباً مانند این که «به مذهبی می‌گرایند» - اندیشیدن درباره سرشت دقیق و شرایط مشخص کارکرد اقتصاد بازار و همچنین اندیشیدن درباره تفاوت منطقی که می‌تواند میان اقتصاد بازار و سرمایه‌داری وجود داشته باشد، بی‌فایده نیست.

### مسئله انتخاب در میان اولویت‌ها

در جهان کنونی اقتصادهای بازار بر حسب اهمیتی که در کارکردشان برای پنج عامل (شاخص) زیر و نحوه ترکیب آن‌ها قابل‌اند، کم یا بیش «سرمایه‌داری» هستند.

۱- مسئولیت و آزادی تصمیم‌گیری بازیگران



- ۲- هماهنگی و مشارکت همه بازیگران در تصمیم‌گیری‌ها
- ۳- مقررات حقوقی مالکیت
- ۴- به حداکثر رساندن سود
- ۵- به حداکثر رساندن پیشرفت اقتصادی و اجتماعی (بهبود بهره‌وری واقعی و درآمد واقعی سرانه).

چگونگی گذار کشورهای سوسیالیستی سابق و جهان سوم به انواع اقتصادهای بازار- با ماهیت اندکی «سرمایه‌داری» یا «غیر سرمایه‌داری» - وابسته به اولویتی است که هر کشور بنا به سنت‌های فرهنگی و گزینش‌های سیاسی‌اش به این یا آن شاخص در ترکیب نشان می‌دهد. چنان‌که اولویت دادن به ترکیب ۱،۳ و ۴ تمایل به مشارکت همه شاخص‌ها در تصمیم‌گیری‌ها را نشان می‌دهد (شاخص‌های ۱ و ۲). برتری پیشرفت اقتصادی و اجتماعی (شاخص ۵) بر حداکثر سود (شاخص ۴) و تنوع ممکن مقررات حقوقی مؤسسه (شاخص ۳) از آن زمره‌اند. در نتیجه چنین گزینشی، منطق «سرمایه‌داری» به سود منطق پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و مشارکت و سود طبیعی مؤسسه، در سایه قرار می‌گیرد و ناپدید می‌گردد.

در صورتی‌که برای اقتصادهای شرق، مسئله به طور اساسی عبارت از حصول موفقیت در گذار از اقتصاد طبق نقشه یک قطبی به اقتصاد بازار چند قطبی است. حفظ و ادغام منطق و طرز کار این نوع اقتصاد و منطق و طرز کار سرمایه‌داری همه چیز را به خطر می‌اندازد. زیرا سرنوشت مبارزه‌طلبی مهمی که کامیابی یا ناکامی گذار اقتصادهای شرق به اقتصاد بازار به آن وابسته است، دقیقاً منوط به موفقیت در امر تبدیل همه شهروندان از حالت مجریان مبارزه بی‌انگیزه به شریکان و بازیگرانی است که واقعا در مسئولیت تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و اجتماعی سهیم‌اند. تنها در چنین شرایطی هر کس مستقیماً احساس می‌کند که کامیابی‌ها و ناکامی‌ها در رویدادهای اقتصادی و اجتماعی به او هم مربوط است و باید برای توسعه کامیابی‌ها و غلبه بر ناکامی‌ها تصمیم بگیرد. تنها به این شرط عدم تعادل‌های ناگزیر در دوره‌های گذار از نقشه به بازار (بیکاری، تورم، کسری خارجی...) دست‌کم برای توده مردم قابل تحمل خواهد بود.